



در مقاله گذشته با بخشی از فضایل معنوی و شخصیت قدسی حضرت حمزه علیه السلام که در قرآن و حدیث آمده است، آشنا شدیم، در ضمن به تلاشهای حکومتها و عواملشان در حذف شخصیت آن بزرگوار و پرده پوشی فضایل آن مجاهد بزرگ اسلام پرداختیم و اینک طبق وعده‌ای که داده بودیم، با بخش دیگری از فضایل آن حضرت که در دفاع جانانه او از قرآن و حمایت همه جانبه‌اش از پیامبر اسلام و در شهامت و شجاعت او در جنگها و در نهایت در شهادت مظلومانه‌اش متجلی است، آشنا می‌شویم:

حمزه علیه السلام اولین مدافع اسلام

در دومین سال بعثت، فضای مکه فضای ایدای پیامبر و شکنجه مسلمانان مستضعف بود؛ فضایی بود که رسول خدا و آنان را که به آیین وی گرویده بودند، به باد استهزا می‌گرفتند.

تعداد مسلمانان از شصت و دو نفر

تجاوز نمی‌کرد؛ سی و نه نفر مرد و بیست و سه تن زن. سید شهیدان، حمزه در این فضای رعب و وحشت و ضعف و انزوا به آیین پیامبر ایمان آورد؛ ایمانی که توأم با دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله و نصرت و یاری دین خدا بود و تهدید و ارباب دشمنان اسلام را در پی‌داشت.



«أَتَشْتُمُهُ وَأَنَا عَلَى دِينِهِ أَقُولُ مَا يَقُولُ
فَارْزُدْ عَلَيَّ إِنْ اسْتَطَعْتَ».

«آیا به محمد ناسزا می‌گویید در حالی که
من نیز در آیین او هستم و به آنچه او
اعتقاد دارد من هم معتقدم؟ اگر می‌توانی
بر من اعتراض کن!»

چند تن از قریش که شاهد این صحنه
بودند؛ برای حمایت از ابوجهل، بر حمزه
پرخاش نموده، قصد حمله به وی را داشتند
که ابوجهل خطاب به آنها گفت:

«دَعُوا أَبَا عَمَارَةَ فَإِنِّي سَبَبُ ابْنِ
أَخِيهِ سَبًّا قَبِيحًا».

«کاری با او نداشته باشید؛ زیرا من برادر
زاده‌اش را ناسزا گفتم و او را بر این
ضرب و شتم وادار کردم.»^۱

آری، بدین‌گونه و در این تاریخ حمزه
ایمان آورد و یا ایمان خویش را اظهار نمود
و علنی ساخت و تا آخر بر آن ثابت ماند و
در دفاع از آیین پاک خویش تا پای جان و تا
شهادت ایستاد. طبق نوشته مورخان، با
ایمان آوردن حمزه، قریش دریافتند که
پیامبر قدرت یافت و عمویش حمزه با
شجاعت و شهامتی که دارد، از وی دفاع
خواهد کرد. از این رو، در برنامه‌های ایذایی
خود تجدید نظر کردند و تغییر رویه دادند.^۲

مورخان در این باره مطالبی نوشته‌اند
که اینک چکیده آن را می‌آوریم:

روزی پیامبر ﷺ در کنار کوه صفا نشسته
بود و ابوجهل از آن محل عبور می‌کرد که
چشمش به آن حضرت افتاد، در اثر جهل و
عناد و کینه و عداوتی که نسبت به
پیامبر ﷺ داشت در مقام آزار و اذیت بر آمد
و دهان به سب و ناسزا گشود و رسول خدا
در مقابل کلمات زشت او سکوت اختیار کرد
و کریمانه از کنار آن همه جسارت گذشت.

لحظاتی بعد، حمزه که از شکار
برمی‌گشت، مانند همیشه برای طواف کعبه،
وارد مسجدالحرام شد. در این هنگام کنیز
عبدالله بن جذعان که شاهد جسارتها و
ناسزاگوییهای ابوجهل نسبت به رسول خدا
بود، صورت واقعه را با حمزه در میان
گذاشت و چنین گفت:

ایا عماره! نمی‌دانی برادر زاده‌ات
محمد، از ابوالحکم چه سخنان زشتی شنید
و چه اهانت‌هایی را از سوی او تحمل کرد!
حمزه با شنیدن این رخداد، به سرعت
سوی ابو جهل، که در کنار کعبه با گروهی از
سران قریش نشسته بود، آمد و در مقابل
دیدگان آنان، به ابوجهل حمله آورد و با
کمانی که به همراه داشت، سر وی را
شکافت و چنین گفت:

حمزه و ابولهب، دو عموی پیامبر
حمزه و ابولهب، هردو عموی پیامبراندا!
اما حمزه بهترین عمو، صمیمی ترین دوست
و مدافع پیامبر و ابولهب بدترین عمو و
بدترین همسایه برای آن حضرت.

حادثه‌ای که تاریخ نگاران نقل
کرده‌اند، می‌تواند بیانگر این تفاوت عمیق
باشد. عمویی به حمایت و یاری او برخاست
و عموی دیگر عناد و دشمنی ورزید! آری
این نور بود و آن ظلمت!

ابن اثیر ابولهب را در رأس
سرسخت‌ترین دشمنان و استزاء کنندگان^۳
رسول خدا، معرفی می‌کند و می‌گوید:
ابولهب از بزرگترین دشمنان رسول خدا و از
بدترین معاندان نسبت به مسلمانان بود. او
ضمن تکذیب پیامبر، آن حضرت را پیوسته
و از راه‌های گوناگون مورد آزار و اذیت قرار
می‌داد: چون خانه او در نزدیکی خانه پیامبر
بود کثافات را به در خانه پیامبر می‌ریخت و
رسول خدا، گاهی در مقابل این عمل او
می‌گفت:

«أَيُّ جِوَارِ هَذَا يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ!»
«فرزندان عبدالمطلب! این چه اخلاق
همسایگی است!»

روزی حضرت حمزه، به هنگام عبور،

این عمل زشت ابولهب را از نزدیک
مشاهده کرد و بی‌درنگ آنها را جمع نمود و
به سر و صورت ابولهب ریخت.^۴ و با این
اقدام، آن حالت غرور و نخوت ابولهب را در
میان سران قریش در هم شکست و برای
دومین بار حمایت خویش را از رسول خدا
اعلان کرد و زبونی سردمداران کفر را برملا
ساخت.

و بدین گونه، تفاوت دو برادر و دو
عموی پیامبر در آن برهه حساس ظاهر
شد؛ حمزه در قلّه رفیعی از قلّه‌های نور، که
«وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»
و ابولهب در أسفل السافلین و بدترین
انحطاط؛ «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا
أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ * سَيَصْلَىٰ نَارًا
ذَاتَ لَهَبٍ».

**پیمان برادری و اخوت میان حمزه و
زید بن حارثه**

پیامبر خدا آنگاه که به مدینه هجرت
کرد و ناقه آن حضرت در محلی که به دو
طفل یتیم از قبیله بنی‌النخار تعلق داشت
زانو زد. رسول خدا در این مکان اقدام به
ساختن مسجد کرد. حمزه که پیش از رسول
خدا به همراه تعدادی از مسلمانان به مدینه
هجرت کرده بود، در ساختن مسجد به آن



یک قافله سیصد نفری از مشرکین مکه را به عهده داشت، گسیل نمود.

گر چه در این برخورد، به علت وساطت یکی از سران قبایل عرب، به نام «مجدی بن عمر جهنی» جنگ رخ نداد و ابو جهل از این معرکه و از درگیری با حمزه نجات یافت ولی در اینجا باید به دو نکته توجه کرد:

۱ - حمزه علیه السلام به همراه سی نفر از مسلمانان برای مبارزه با ابوجهل که سیصد نفر از مشرکین را همراه داشت، حرکت کرد و آماده جنگ با آنان شد؛ یعنی یک نفر در مقابل ده نفر و این همان نسبتی است که قرآن مؤمنان واقعی را به اجرای آن تشویق و تشجیع نموده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضْ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ»^۸

۲ - هر چه بود، در این رویارویی ابوجهل که اسدالله را دید، مرعوب و متزلزل گردید و شاید هم به یاد روزی افتاد که حمزه سر او را شکافت، و از اینکه مبادا این شکست برای دومین بار اتفاق بیافتد، از صحنه متواری گردید.

حمزه علیه السلام دومین پرچمدار اسلام در ربیع الأول، اولین ماه از سال دوم

حضرت یاری داد. رسول خدا آنگاه در میان صحابه عقد اخوت بست و فرمود: «تأخوا في الله اخوين اخوين»؛ «در میان خود هر دو نفر با هم پیمان اخوت ببندید.» در این هنگام بود که دست امیر مؤمنان علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هذا أخي» سپس به چهره عمویش نگاه کرد و فرمود: «وان حمزة اسد الله واسد الرسول و زيد بن حارثة»^۵ مولی الرسول اخوين»^۶.

و لذا حمزه علیه السلام در جنگ احد زید بن حارثة را وصی خود قرار داد که اگر حادثه‌ای رخ داد زید وصایا و خواسته‌های او را انجام دهد.

حمزه علیه السلام اولین پرچمدار اسلام

شش ماه اول پس از هجرت در مدینه سپری گردید و در ماه هفتم که مصادف با ماه مبارک رمضان بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اولین بار جهت مقابله با کفار و مشرکین پرچم برافراشت و حمزه بن عبدالمطلب را به پرچمداری آن مفتخر ساخت.

مورخان می‌نویسند:^۷ رسول خدا صلی الله علیه و آله در این ماه پرچم سفید رنگی را به عمویش حمزه سپرد و او را به فرماندهی سی تن از مسلمانان به جانب محلی به نام «سیف البحر»، برای مقابله با ابوجهل که سرپرستی

معروف بود، گردآورد موعظه و نصیحتشان کرد و از پیمان شکنی و آزار مسلمانان برحذر داشت و پیروزی‌ها و موفقیت‌های جنگ بدر را که با نصرت و یاری خداوند بود و دلیل دیگری بود بر حَقانیت نبوت آن حضرت، بر ایشان گوشزد نمود، سپس فرمود: علاوه بر اینها، شما نبوت مرا در کتابهای خود خوانده‌اید و از علمای خود شنیده‌اید، اگر اسلام را نمی‌پذیرید لا اقل با مسلمانان عناد و سماجت نورزید و خصومت و دشمنی با آنان را کنار بگذارید.

یهودیان در مقابل ارشاد و راهنمایی رسول خدا ﷺ، از روی کینه و عداوت و با صراحت گفتند:

ای محمد تو خیال می‌کنی ما هم مانند اقوام و عشیره تو (اهل مکه) ضعیف و ناتوانیم؟ گویا پیروزی بر مردمی که با فنون جنگی کوچکترین آشنایی ندارند، تو را مغرور ساخته و نیروی ما را دست کم گرفته‌ای؟! به خدا سوگند اگر روزی در میان ما جنگی رخ دهد، خواهی دید که پیروزی از آن چه کسی خواهد بود؟!

و بدین گونه آنان با رسول خدا اعلان جنگ کردند و یکی از آنها در روز روشن و در میان بازار «بنی قینقاع» زن مسلمانی را مورد اهانت و تحقیر قرار داد و

هجرت، رسول خدا ﷺ به سوی «عشیره»^۹ و مواجهه با قریشیان که به سوی شام در حرکت بودند عزیمت کرد و در این غزوه ابوسلمه را در مدینه جانشین خود برای اقامه نماز معرفی نمود و پرچم را به دست حمزه بن عبدالمطلب داد و این غزوه بدون جنگ پایان یافت.^{۱۰} و بنا به قول بیشتر مورخان در این غزوه بود که رسول خدا ﷺ امیرمؤمنان ﷺ را با کنیه «ابوتراب» مورد خطاب قرار داد^{۱۱} و امیرمؤمنان همیشه با این کنیه افتخار و مباهات می‌نمود.

حمزه ﷺ سومین پرچمدار اسلام جنگ بنی قینقاع

در ماه شوال سال دوم هجرت و پس از پیروزی در جنگ بدر که نصیب مسلمانان گردید، پیامبر اسلام مشاهده کرد یکی از قبایل بزرگ یهودیان به نام «بنی قینقاع» که در بازار مدینه مشغول کسب بودند و در یکی از قلعه‌ها در اطراف شهر سکونت داشتند، بر این پیروزی مسلمانان حسادت ورزیدند و آن را تهدیدی برای آینده خود می‌دانستند و در صدد ایذاء و اذیت مسلمانان در آمده، پیمان خود با رسول خدا را شکستند. رسول خدا ﷺ آنان را در بازاری که به نام خود آنها «سوق بنی قینقاع»



حمزه سید الشهداء در جنگ بدر

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ﴾

«خداوند شما را در بدر یاری کرد، در حالی که شما (نسبت به دشمن) ناتوان بودید.»

گر چه هدف اصلی ما ادامه بحث گذشته و ارائه نقش مؤثر حضرت حمزه در حمایت از اسلام و حضور شجاعانه‌اش در جنگ بدر و احد می‌باشد ولی برای بیان اهمیت و سرنوشت ساز بودن این حضور در این دو جنگ برای اسلام و چگونگی به وجود آمدن آنها به ویژه اینکه جنگ دوم (احد) به وسیله مشرکین همزمان با شکست آنها در جنگ بدر طراحی و پی‌ریزی گردیده است. در ضمن بیان اصل موضوع از ذکر پاره‌ای مطالب حساس در جنگ بدر و پی‌آمدهای آن در میان مشرکین مکه ولو به اختصار ناگزیریم.

سحرگاه جمعه، نوزدهم ماه رمضان، نوزدهمین ماه پس از هجرت بود که جنگ بدر آغاز شد. ابوسفیان برای به دست آوردن اخبار و گزارش‌هایی از سپاه مدینه، در کنار چاه بدر حاضر شده بود که به وسیله مسافری، از حرکت سپاه اسلام آگاه گردید و بی‌درنگ شخصی به نام «ضمضم بن عمرو غفاری» را برای اطلاع‌رسانی به مکه اعزام

یک نفر از مسلمانان برای حمایت از آن زن، با آن یهودی درگیر شد و او را به قتل رساند و یهودیان نیز آن مسلمان را به قتل رسانیدند. رسول خدا که پیمان‌شکنی و تحریکات یهودیان را مشاهده می‌کرد، به محل سکونت آنان حمله برد و پس از پانزده روز که در محاصره مسلمانان بودند، پیمان مجدّد بستند تا از مدینه و اطراف آن به منطقه دورستی کوچ کنند، و بدینگونه توطئه «بنی قینقاع» پایان یافت.

این حادثه یکی از حساسترین فرازهای سال دوم هجرت و از مهمترین حوادث داخلی آن روز برای اسلام و مسلمانان محسوب می‌گردید؛ زیرا این جنگ موجب شد که سایر قبایل یهود نیز در عین دشمنی با اسلام، در جاسوسی به نفع مشرکین و هماهنگی با منافقین تجدید نظر نمایند.

به هر حال در این اقدام مهم و جنگ حساس و برای سومین بار پرچم اسلام در دست شجاع‌ترین مردم، اسدالله و اسد الرسول، حمزه سید الشهداء علیه السلام در اهتزاز بود و آن حضرت بود که در پیشاپیش سپاه اسلام حرکت می‌کرد و آن را هدایت می‌نمود. ^{۱۲}

جماعت در مدینه تعیین کرد و به همراه سبید و سیزده نفر که بیشتر آنها را انصار و بقیه را مهاجرین تشکیل می‌دادند، مدینه را به سوی بدر ترک نمود^{۱۵} و این در حالی بود که تعدادی از یاران پیامبر از این حرکت ترس و اکراه داشتند که قرآن مجید این موضوع را به صراحت بیان نموده است:

﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ * يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ﴾^{۱۶}

پیامبر اکرم پرچم سیاه رنگی به نام «عقاب» به دست امیرمؤمنان و پرچم سفید رنگی به مصعب بن عمیر و پرچم سفید رنگ دیگری را به یکی از انصار داد. سپاه اسلام در این جنگ از نظر تجهیزات هفتاد شتر و دو رأس اسب داشتند که به نوبت سوار می‌شدند و سلاح آنها عبارت بود از هشت قبضه شمشیر و شش زره.^{۱۷}

پیش‌بینی‌های لازم

چون سپاه اسلام وارد بدر گردید، به دستور رسول خدا و برای احتیاط‌گودالی را پر از آب کردند و حوض تشکیل دادند و در بالای تلی مشرف به دو لشکر سایه بانی

کرد. او در حالی که برای جلب توجه مردم لباس خود را چاک زده بود و گوش و بینی شترش را شکافته و خون آلود و جهاز آن را واژگون کرده بود، وارد مکه شد^{۱۳} و پیام ابوسفیان را به آنان ابلاغ کرد.

سران قریش به سرعت آماده حرکت شدند و هر یک از آنان که عذری داشت، به جای خود شخص دیگری فرستاد و از افراد سرشناس قریش کسی جز ابولهب باقی نماند و او هم «عاص بن هشام» را به نیابت از خود راهی بدر نمود.

تعداد سپاه مشرکین نهصد و پنجاه نفر و مرکب آنها هفتصد شتر و یکصد رأس اسب و بنا به قول دیگر دویست رأس اسب بود. ششصد نفر از آنان زره پوشیده بودند و گروهی از زنان خواننده را در حالی که همه مشروب خورده بودند با خود همراه ساختند ولی در بین راه منصرف شده و زنان را به مکه برگرداندند. در این سفر، دوازده نفر از ثروتمندان قریش تعهد کردند که هر یک از آنان به نوبت تغذیه سپاه مکه را به عهده گیرند و هر روز نه تا ده شتر بدین منظور کشته می‌شد. عتبه و شیبه و ابوجهل نیز جزو این دوازده نفر بودند.^{۱۴}

رسول خدا در روز دوشنبه نهم ماه رمضان، عمرو بن امّ کلثوم را به عنوان امام



«عُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَلَا تَبْدُؤْهُمْ بِالْقِتَالِ
وَلَا يَتَكَلَّمَنَّ أَحَدٌ». ۱۹

«نه به سوی دشمن نگاه کنید و نه قیل و
قال راه بیندازید و نه شروع جنگ از
طرف شما باشد تا من دستور بدهم.»

پیام به مشرکین

رسول خدا به مشرکین چنین پیام
فرستاد:

«مَعَاشِرَ قَرِيْشٍ اَتَيْتِيْ اُكْرَهَ اَنْ اُبْدَأَنَّكُمْ
بِقِتَالٍ فَخَلَوْنِيْ وَالْعَرَبُ وَاَرْجِعُوا فَاِنْ
اَنْتُمْ اَعْلَى بِيْ عَيْنًا وَاَنْ
اَكْ كَاذِبًا كَفْتَكُمْ ذُوْبَانَ الْعَرَبِ
اَمْرِيْ». ۲۰

«ای گروه قریش من از اینکه با شما
وارد جنگ شوم کراهت دارم، کار مرا
به اقوام دیگر عرب واگذارید و به شهر
خود باز گردید که اگر در ادعایم صادق
باشم شما می‌توانید بهترین خواص و
یاران من باشید و اگر دروغگو باشم
همانها خواسته شما را تأمین خواهند
نمود.»

طبق نقل ابن هشام عتبه بن ربیعہ که
از سردمداران سپاه شرک بود، به قبول این
پیشنهاد تمایل نمود و خطاب به سپاهیان
مکه چنین گفت:

(اتاق جنگی) برای رسول خدا برپا
نمودند.

رسول خدا ﷺ اوّل صبح، با نیزه
کوتاهی که به دست داشت و امیر
مؤمنان علیه السلام همراه آن حضرت در حرکت
بود، به تنظیم صفوف و اداره صحنه جنگ
پرداخت. در آن حال سواد بن غزیه را که از
صف بیرون بود دید و با نیزه به شکمش
اشاره نمود که درست بایست! سواد گفت یا
رسول الله شکم را به درد آوردی و خداوند
تو را برای گسترش حق و عدل برانگیخته
است. پیامبر ﷺ فرمود: سواد! بیا قصاص
کن! و پیراهنش را بالا زد. سواد از هیجان
بی‌قرار شد؛ زیرا می‌دید که پیامبر در آن
لحظه حساس و وضعیتی سخت که
سرنوشت او و رسالتش و سرنوشت یارانش
رقم می‌خورد، او را به قصاص می‌خواند، او
هم به جای قصاص به شکم پیامبر ﷺ
بوسه زد. پیامبر ﷺ فرمود چرا این کار را
کردی عرضه داشت یا رسول الله اوضاع
واحوال را می‌بینی و من اطمینان ندارم که
از این جنگ جان سالم بدر برم و لذا
خواستم آخرین ساعت عمرم چنین باشد که
بدنم بدن تو را لمس کند. رسول خدا در حق
وی دعا کرد. ۱۸

آنگاه به مسلمانان دستور داد:

آغاز تیراندازی دشمن

قبل از ورود عتبه به صحنه جنگ، از سوی مشرکین تیراندازی آغاز گردید که در اثر آن دو تن از مسلمانان به نام «مهبج» و «حارثه بن سراقه» روی خاک افتادند، رسول خدا ﷺ با اینکه اجازه شروع جنگ را به یاران خود نمی‌داد با دیدن این دو شهید سپاه‌هیان خود را این چنین تشویق و تشجیع نمود:

«به خدایی که جان محمد در دست اوست، امروز هر یک از شما وارد جنگ شود و در راه خدا تا پای جان پایداری کند، جایگاه او در بهشت خواهد بود.»

آنگاه دست دعا و تضرع به سوی آسمان برداشت و از خداوند یاری طلبید: «اللهم ان تهلك هذه العصابة لم تُعبد بعد!»؛ «خدایا اگر این گروه کم، در این جنگ از بین برود، در روی زمین کسی تو را پرستش نخواهد کرد.»

سپس مشتی خاک از زمین برداشت و به سوی سپاه شرک پاشید و فرمود: «شاهت الوجوه»؛ «رویتان سیاه باد!»^{۲۲}

حملة دشمن و دفاع حضرت حمزه
در این میان، «اسود مخزومی» که مردی شریر و هتاک بود، ناگهان از سپاه

«ای قریشیان شما از جنگ با محمد و یارانش چه می‌خواهید؟ به خدا سوگند اگر شما در این جنگ پیروز شوید تا ابد نگاه هر یک از قریشیان در مکه با شما، توأم با نفرت و کراهت خواهد بود؛ زیرا شما یا پسر عمومی آنها را کشته‌اید یا پسر دایی‌شان و یا یکی از اقوامشان را، پس چه بهتر که به خانه‌های خود برگردید و کار محمد را به سایر قبایل عرب بسپارید که اگر آنها پیروز شدند خواسته شما را تأمین نموده‌اند و اگر نتوانستند شما باز هم از اغراض مصون خواهید بود.»^{۲۱}

ولی ابوجهل او را به جبن و ترس متهم کرد و به جنگ وادارش ساخت و درباره‌اش چنین گفت:

«او با دیدن محمد و یارانش زهره چاک شده و می‌ترسد پسرش ابوحدیفه که در سپاه محمد است کشته شود.»

عتبه چون این نکوهش را از ابو جهل شنید گفت: این «مصفر اِستیه (کلمه قبیح) خواهد دید کدام یک از ما از ترس زهره چاک شده‌ایم، او یا من؟»

ولذا عتبه اولین کسی بود که به همراه برادرش شیبه و پسرش ولید وارد کارزار گردید.



«کسانی از اقوام ما را به سوی ما بفرست
که هم شأن ما باشند!»

رسول خدا ﷺ فرمود:

«یا بنی هاشم قوموا قاتلوا بحکم
الذی بعث الله به نبیکم اذ جائوا
بباطلهم لیطفئوا نورالله». ۲۴

در اینجا بود که حضرت حمزه و امیر
مؤمنان و عبیده^{۲۵} در مقابل آن سه تن قرار
گرفته و چون سر و صورت خود را پوشانده
بودند و شناخته نمی‌شدند، عتبه بار دیگر
فریاد زد اینها چه کسانی هستند؟ آنان وقتی
خود را معرفی کردند، گفت: «کفو کریم»؛
«هماوردان خوبی هستند».

درگیری میان آن شش تن آغاز شد،
عبیده که هفتاد سال داشت، با عتبه در
آویخت. حمزه با برادر وی شبیه و
امیرمؤمنان^{علیه السلام} با ولید بن عتبه درگیر شدند.
امیر مؤمنان و حمزه^{علیه السلام} به حریفان خود
امان ندادند و آنان را به خاک انداختند ولی
عبیده با هموارد خویش در حالی که یکی از
پاهایش قطع شده بود، همچنان درگیر بود.
در این حال آن دو بزرگوار به هم‌رمز
سالخورده خود یاری کردند و عتبه را از پای
در آوردند. سپس عبیده را، که مجروح شده
بود، به پشت جبهه حمل کردند و در مقابل

قریش بیرون جست، او در حالی که به
سوی سپاه اسلام در حرکت بود، فریاد
برآورد:

«من با خدای خود عهد کرده‌ام که از
حوض اینها آب بخورم به خدا یا باید آن
را خراب کنم و یا در کنارش بمیرم.»

اینجا بود که پیش از همه حمزه بن
عبدالمطلب بر وی تاخت و بی‌درنگ پایش
را قطع نمود. او در حالی که یک پایش را از
دست داده بود برای اجرای تصمیم خود به
سوی حوض جست و خیز می‌کرد که حمزه
مجال نداد و او را با شمشیر دیگری از پای
درآورد. ۲۳

دومین حمله و دفاع حضرت حمزه

عتبه بن ربیع که کشته شدن «اسود
مخزومی» را دید، در حالی که برادرش شبیه
و پسرش ولید او را همراهی می‌کردند وارد
میدان گردید و از این سو، سه تن از جوانان
انصار پیش تاختند، «عتبه» با تحقیر پرسید:
شما چه کاره هستید! گفتند ما از انصاریم،
گفت برگردید که ما نیازی به شما نداریم،
سپس فریاد زد:

«یا محمد! اخرج إلینا الأكفاء من
قومنا».

رسول خدا بر زمین نهادند.^{۲۶} آن حضرت چون پسر عموی خود را با پای قطع شده و بدن مجروح مشاهده کرد اشک از چشمانش جاری گردید.

حملهٔ عمومی

با کشته شدن «اسود مخزومی» و این سه تن از سردمداران کفر و الحاد، در میان سپاه مکه ولولۀ عجیب و جوش و خروش بی‌سابقه‌ای به پا شد؛ زیرا دیدند که خلاف آنچه از ضعف و ناتوانی سپاه اسلام پیش‌بینی کرده بودند به وقوع پیوست و در اولین مرحله از جنگ، چهار تن از برجسته‌ترین افرادشان به دست حمزه رضی الله عنه و امیرمؤمنان به هلاکت رسیدند، در صورتی که ارزیابی جاسوس آنها (عمیر بن وهب جُمحی) از نیروی اسلام چنین بود:

«ما لهم کمین ولا مدد ولکن نواضح یثرب حملت الموت الناقع»

«سپاه محمد نه کمینی دارد و نه کسی به کمک آنها می‌شتابد، بدانید که شتران آبکش یثرب! چیزی جز مرگ فراگیر و ذلت بار حمل نمی‌کنند.»

ابو جهل نیز که از سران و طرّاحان جنگ بود چنین اظهار نظر کرد: «ما هم الا اُکلَةُ رَأْسِ لَوْ بَعَثْنَا إِلَيْهِمْ عِبِيدَنَا لَأَخَذُوهُمْ

أخذاً باليد»؛ «سپاه یثرب لقمه‌ای بیش نیست، ما اگر تنها غلامان خود را بفرستیم آنها را خفه خواهند کرد.»^{۲۷}

آری بر خلاف این پیش‌بینی‌های دشمن، شجاعت و شهامت عمو و پسر عموی رسول خدا در اولین مصاف، سرنوشت جنگ را به نفع اسلام رقم زد و دشمن با از دست دادن چهارتن از نام‌آوران خود، که طلیعه شکست قطعی بود، به این فکر افتاد که به جای جنگ تن به تن، از حملهٔ عمومی و تهاجم جمعی بهره‌گیرد تا بتواند در اثر قلت سپاه توحید و کثرت سپاه کفر، سرنوشت جنگ را تغییر دهد و پیروزی را نصیب خود سازد.

گرچه مدّت این درگیری خونین چندان روشن نیست ولی مسلم است که دشمن برای زدودن ننگ شکست قبلی و حفظ غرور جاهلی و تأمین هدف خود، که براندازی نظام توحید و تثبیت پایه‌های شرک و بت‌پرستی بود، تمام توانش را به کار بست و همهٔ تیراندازان و شمشیر زنان و نیزه‌داران را بسیج کرد.

از سوی دیگر، مجاهدان اسلام با نداشتن عده و عُدّه، در اثر ایمان و صلابت درونی خود و در اثر سخنان آتشین فرمانده این سپاه، (رسول خدا صلی الله علیه و آله)، در قلب هزار نفر



بسیاری شمشیر و مقدار قابل توجهی اجناس و سلاحهای دیگر، از دشمن به غنیمت گرفتند که در کیفیت تقسیم در میان یکی دو نفر از آنان بحث و گفتگو به عمل آمد و آیه شریفه انفال^{۲۹} در این زمینه نازل گردید و به بحث آنها خاتمه داد.

شهدای جنگ بدر

تعداد شهدای مسلمانان در جنگ بدر بنا بر مشهور چهارده نفر می باشد که هشت تن از آنها از انصار و شش نفر دیگر از مهاجران بودند ولی از مسلمانان حتی یک نفر به اسارت مشرکین درنیامد.

اهمیت جنگ بدر

امروز با وجود جنگهای جهانی و جنگهای بزرگ منطقه ای که میلیونها انسان در آنها از بین می رود و ضایعات فراوان و غیر قابل جبران به همراه دارد، جنگ بدر با محدودیت مقتولان و اسرای آن که اشاره گردید، شاید برای بعضی از خوانندگان دارای چندان اهمیتی نباشد و مانند یک برخورد قبیله ای و عشیره ای تلقی شود ولی با توجه به اهداف و آثار این جنگ، می توان به اهمیت آن پی برد و ابعاد آن را که در هیچیک از جنگها در تاریخ اسلام وجود

سلاح به دست فرو رفته است. سپاه دشمن با کشته شدن هفتاد تن ابوجهل هم در میان آنها بود و اسارت هفتاد تن دیگر از سران مشرکین، به شکست قطعی خود اذعان کرد و از صحنه خارج گردید و هر یک از سپاهیان به سویی فرار نمود؛ زیرا در صورت مقاومت بیشتر در مقابل سپاه اسلام چیزی بجز از دست دادن بقیه نیرو برای آنان قابل تصوّر نبود.

نتیجه جنگ بدر

نتیجه ظاهری و اثر زود رس جنگ بدر که با شکست قطعی مشرکان به دست آمد، به طور خلاصه چنین بوده است:

۱ - مقتولان و اسرای مشرکین

مشهور در میان مورخان و مفسران، همانگونه که اشاره گردید، این است که تعداد مقتولان از مشرکان هفتاد نفر و تعداد اسرای آنها نیز هفتاد نفر می باشد ولی واقدی می گوید: تعداد مقتولین بیش از هفتاد نفر بوده است.^{۲۸}

۲ - غنایم جنگی

مسلمانان در این جنگ یکصد و پنجاه شتر و سی رأس اسب و تعداد

«اللَّهُمَّ إِن تَهْلِكْ هَذِهِ الْعَصَابَةَ لَمْ تُعْبِدْ
بَعْدُ»

«خدایا! اگر این گروه مسلمانان از بین
بروند کسی تو را پرستش نخواهد کرد!»

نقش حضرت حمزه در پیروزی جنگ بدر

در پیروزی سپاه توحید، در جنگ بدر
مانند هر جنگ دیگر، عوامل مختلفی قابل
بررسی است ولی از همه مهمتر فضل و
عنایت پروردگار بود که در اثر استغاثه و
استمداد رسول خدا ﷺ و مسلمانان برای
شادی و اطمینان خاطر سپاهیان اسلام و
برای امداد و یاری آنان هزار فرشته را پیاپی
فرو فرستاد:

«إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ
أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
مُرْدِفِينَ * وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى
وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ»^{۳۲}

وهر یک از سپاهیان اسلام به اندازه
درجه ایمان و کمال یقینش از این مدد
غیبی و اطمینان الهی بهره جسته و در
شکستن صفوف دشمن و پیروزی اسلام
سهمی را ایفا نموده است.

اینک باید دید این مژده و بشارت

ندارد درک نمود؛ زیرا سرنوشت اسلام با
این جنگ رقم می خورد و پیروزی
مسلمانان در آن مساوی با پیروزی قطعی
اسلام و احیاناً شکست آنان در این جنگ
پیروزی قطعی شرک و بت پرستی را در کل
تاریخ به دنبال داشت. و لذا قرآن مجید از
این جنگ به عنوان: «...يَوْمَ الْفُرْقَانِ
يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ...»^{۳۰} یاد نمود؛
یعنی جنگی که حق و باطل و توحید و
بت پرستی در اثر آن ظاهر گردید؛ روزی که
در آن، دو گروه متکی به ایمان و متکی به
کفر درگیر شدند.

و در آیه دیگر در اهمیت این جنگ
چنین فرموده است: «به خاطر بیاورید
زمانی را که از شدت ناراحتی، از پروردگارتان
تقاضای کمک می کردید و او تقاضای شما
را پذیرفت و گفت من شما را با یک هزار از
فرشتگان که پشت سرهم می آید یاری
می کنم ولی خدا این را تنها برای شادی و
اطمینان خاطر شما قرارداد و گرنه پیروزی
جز از طرف خدا نیست.»^{۳۱}

در این جنگ رسول خدا مکرر به دعا
و تضرع به سوی پروردگار برمی داشت و
گاهی پیشانی به سجده می نهاد و از خداوند
درخواست پیروزی می کرد و از جمله
دعاهایش این بود:



ابن ابی‌الحدید در زمینهٔ عدم انعکاس
آمار دقیق پس از نقل و معرفی تعداد پنجاه
و دو نفر از مقتولان از واقعی، می‌گوید:
روایات زیادی داریم که مقتولان بدر هفتاد
نفر بوده، ولیکن آنها که به نام شناخته
شده‌اند، همان افرادی است که ما معرفی
نمودیم. ۳۳

باید به گفتار ابن ابی‌الحدید این نکته
را نیز اضافه کنیم: همانگونه که در مقدمهٔ
این بحث اشاره نمودیم و در آینده ملاحظه
خواهید کرد در تعمیم و پرده‌پوشی حقایق
تاریخی، به ویژه دربارهٔ امیرمؤمنان
و حمزه علیه‌السلام نباید نقش سیاستها را نادیده
گرفت و از جعل و تحریف در
پیروزی‌های آن دو بزرگوار، که در ارتباط
مستقیم با سلطه‌گران بنی‌امیه قرار داشت،
غفلت نمود.

دو قهرمان جنگ بدر، علی امیر مؤمنان و حمزه سید الشهداء علیه‌السلام

کشته شدن بیشتر مقتولین جنگ بدر
به دست مهاجرین و به ویژه اقربای
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و در رأس آنان امیرمؤمنان علیه‌السلام و
حمزه سید الشهداء به وقوع پیوسته است.
و به طوری که در تاریخ آمده است در
همین جنگ بدر بود که از سوی مشرکان

الهی بر دل کدام یک از لشکریان اسلام
بیش از دیگران اشراق داشته و این
اطمینان آسمانی در آن صحنهٔ حساس در
دست و بازوی کدام یک از حاضرین ظهور و
تجلی بیشتری یافته و مشرکین را ناباورانه
به خاک مذلت کشانیده است.

آمار مقتولان از مشرکان

برای روشن شدن این حقیقت، باید
آمار مقتولان از مشرکان را و اینکه به دست
چه کسانی کشته شده‌اند، به دست بیاوریم
تا راه قضاوت درست در این فضیلت را در
پیش روی خوانندهٔ عزیز قرار دهیم.

لازم به یادآوری است همانگونه که
آمار دقیق مقتولین جنگ بدر و معرفی همهٔ
آنان و خصوصیات دیگر به دست ما نرسیده
و آنچه در تاریخ منعکس گردیده است اغلب
دربارهٔ سران و سردمداران شرکت بوده
است. این ابهام دربارهٔ تلاش قهرمانان
اسلام نیز، که نقش اساسی را در این جنگ
ایفا نموده‌اند، صادق است و تعداد دقیق
کسانی که به وسیلهٔ آنان به هلاکت
رسیده‌اند مشخص نیست، ولی می‌توان از
آنچه در تاریخ به طور، ناقص به دست
می‌آید، تا حدی به حقیقت امر پی‌برد و با
نقش این افراد در این جنگ آشنا گردید.

به اشتراک او و حضرت علی، امیرمؤمنان علیه السلام به هلاکت رسیده‌اند و تنها در یک مورد از سعد بن وقاص به عنوان شریک آن بزرگوار یاد شده است.

لازم است قبل از بیان آمار و معرفی این مقتولین به این مطلب توجه شود همانگونه که پیشتر اشاره کردیم، بر اساس دلایل تاریخی، این تعداد بخشی از کسانی هستند که به وسیله حضرت حمزه به هلاک رسیده‌اند نه همه آنها، ولی عدم ذکر همه مقتولین و یا اختلاف نظر در مورد آنان، همانند اختلاف نظر در آمار مقتولین به وسیله امیرمؤمنان علیه السلام که بعضی از مورخان بیشترین کشته‌شدگان و بعضی دیگر تنها بیست و دو تن را از آن حضرت دانسته‌اند. با در نظر گرفتن حقایق موجود تاریخی چندان مهم نیست؛ زیرا اگر همه مقتولان در این جنگ مشخص و منعکس می‌گردید نظر مورخان در مورد هر دو بزرگوار تغییر می‌کرد. به هر حال با اینکه آمار دقیق از آن مقتولین به دست دو بزرگوار در دست نیست ولی دلائل مسلم تاریخی نقش اساسی آنها را در پیروزی جنگ بدر ثابت نموده است و در این جنگ شکست دشمن در مرحله اول به دست امیرمؤمنان و سپس به دست حضرت حمزه

امیرمؤمنان به لقب «موت احمر»؛ «مرگ سرخ» ملقب گردید و چرا چنین نباشد در حالی که در همین جنگ بیش از نصف مقتولین را او از پای آورده و در به هلاکت رسانیدن تعداد دیگر نیز سهیم گردیده است؛ به طوری که شیخ مفید تعداد سی و شش تن از مقتولین را، که به دست آن حضرت کشته شده‌اند، به نام معرفی نموده است.^{۳۴}

ابن اسحاق از مورخان معروف جهان تسنن می‌گوید:

«أكثر قتلى المشركين يوم بدر كان لعلي»؛^{۳۵}

«در جنگ بدر بیشترین کشته شدگان از مشرکان به دست علی بوده است.»

ولی بعضی از مورخان این تعداد را بیست و هفت،^{۳۶} و گاهی حتی به بیست و دو نفر تنزل داده‌اند.^{۳۷}

آمار مقتولین به دست حمزه سید الشهداء

در منابع اهل سنت تعداد مقتولین به دست حمزه سید الشهداء نه نفر ذکر شده است که در میان این عده، افرادی هستند مستقلاً به وسیله آن حضرت و افراد دیگر



بن عبدالمطلب که شجاع‌ترین افراد در تاریخ بشریت می‌باشند، قرار گرفته بودند و فرماندهی آنها را شخص رسول خدا ﷺ آن پیامبر داعی به حق و منادی بر حق و عدل و توحید و مؤید به قوه الهی به عهده داشت. «وفیهم علی بن ابی طالب و حمزة بن عبدالمطلب و هما أشجع البشر! و جماعة من المهاجرین أنجاد و أبطال». ۳۹

اعتراف یکی از سران مشرکین به شجاعت حضرت حمزه رضی الله عنه

پس از خاتمه جنگ و در هنگام انتقال اسیران به پشت جبهه، یکی از آنان به نام «امیه بن خلف» که از مشرکین سرشناس بود، چون چشمش به حضرت حمزه افتاد از عبدالرحمان بن عوف پرسید:

«مَنْ هَذَا الْمُعَلَّم؟»؛ «این که در سرش علامت است کیست؟».

گفتنی است حضرت حمزه در جنگها با نصب ریش نعامه‌ای بر کلاه خودش، از دیگر سرداران متمایز بود. عبدالرحمان پاسخ داد: «حمزه بن عبدالمطلب است.» امیه با تأسف و تحسّر شدید از شکست سپاه شرک، چنین گفت: «ذاک الذی فعل بنا الأفاعیل»؛ «این بود که صفوف ما را در

آنگاه به دست سایر افراد سپاه توحید به وقوع پیوسته است، آنهم نه همه افراد سپاه؛ زیرا طبق مضمون صریح قرآن تعدادی از صحابه از اول حرکت رسول خدا ﷺ از مدینه، از این برخورد ناخشنود و از ورود به صحنه جنگ شدیداً مضطرب و نگران بودند. ۳۸ و تاریخ هم گویای این واقعیت است که بعضی از صحابه در میدان جنگ یا نقشی نداشتند و یا دارای نقش کم رنگی بودند.

تحلیل ابن ابی‌الحدید از پیروزی مسلمانان

در اینجا مناسب است تحلیلی را که ابن ابی‌الحدید از پیروزی در جنگ بدر و از شجاعت و نقش مؤثر امیرمؤمنان و حضرت حمزه رضی الله عنه در این پیروزی ارائه داده است به طور خلاصه نقل نماییم:

وی در تحلیل خود از این پیروزی با وجود نیروی قوی و توانای مشرکین و ضعف و ناتوانی مسلمانان می‌گوید: آری، سپاه کوچک اسلام از عده‌ای از انصار از قبیله اوس و خزرج و تعدادی از مهاجرین که در بطولت و شجاعت معروف بودند، تشکیل یافته بود و مهمتر اینکه در کنار این گروه به ظاهر کم، علی بن ابی‌طالب و حمزه

همّت خویش را به کار بستند تا آنجا که آنان را مدّتی در داخل دژه‌ای زندانی نمودند و سپس از شهر و دیارشان بیرون راندند و آنان را مجبور به ترک وطن و هجرت به سوی حبشه و مدینه کردند و... باز هم از تصمیم خود در ریشه کردن درخت توحید و از بین بردن مسلمانان منصرف نگشتند و پیوسته در دشمنی خود اصرار می‌ورزیدند تا اینکه سرانجام جنگ بدر به وقوع پیوست و آنان پس از تحمل ضربه سنگین و چشیدن طعم تلخ شکست، و پذیرش خفت بار اسارت در دست مسلمانان، که همه غرور و تفرعن آنها را در جزیره‌العرب به ننگ و حقارت تبدیل نمود، کینه و عداوتشان نسبت به مسلمانان مضاعف گردید و با مراجعت از بدر، خود را برای جنگ دیگری که بتواند این شکست را جبران و داغ ننگ آن را از پیشانی‌شان بزدايد، آماده می‌شدند، و همزمان، نقشه ترور رسول خدا ﷺ را نیز در سر می‌پروراندند و موفقیت در این طرح را، بهترین راه پیروزی خود می‌دانستند.

طرح ترور رسول خدا ﷺ:

«عمیر بن وهب یکی از افراد فتاک و خونریز در میان قریش، که فرزندش وهب در اسارت مسلمانان به سر می‌برد، با

هم شکست و ما را به خاک سیاه نشاندا!»^{۴۰}
اسامی نه تن از مقتولان مشرک که به دست حضرت حمزه کشته شدند، طبق منابع اهل سنت:^{۴۱}

۱ - أسود بن عبدالاسد مخزومی

۲ و ۳ - عتبه و شیبه فرزندان ربیعہ

۴ - طُعیمه بن عدی

۵ و ۶ - زمعه و عقیل فرزندان اسود

۷ - ابو قیس بن ولید

۸ - نُبیه بن حجاج

۹ - حَنْظَلَة بن اَبی سفیان.

این بود اجمالی از نقش حضرت حمزه در جنگهای مختلف و به ویژه در جنگ بدر و نمونه‌ای از ایمان و شجاعت او در دفاع از اسلام و این بود حمایت اسدالله از دین خدا و جهاد و تلاش او در شکستن صفوف دشمنان توحید و پیروان شرک و بت‌پرستی.

پی آمدهای جنگ بدر در میان مشرکین

تصمیمات جدید قریش

مشرکین مکه که مدّت سیزده سال در آزار و اذیت رسول خدا و مسلمانان، تمام



هم آزاد کنید.»^{۴۲}

گرچه در کتب تاریخ این موضوع یک تصمیم دو جانبه و در میان عمیر و صفوان عنوان گردیده است ولی قرائن موجود از شدت عداوت قریش با مسلمانان و طراحی جنگ مجدد نشانگر این است که این طرح نیز نمی‌تواند بدون هماهنگی و سازماندهی آنان انجام گیرد، البته برای جلوگیری از اشاعهٔ چنین موضوع حساسی باید تصمیم‌گیری‌ها به طور خصوصی و دور از دید دیگران انجام پذیرد.

تصمیم بر جنگ مجدد

ابو سفیان که از سلسله‌جنبانان و ارکان اصلی جنگ بود، با کشته شدن سران قریش و اسارت عدهٔ دیگر، ریاست مستقیم مشرکین را در آماده‌سازی آنان بر جنگ دیگر و ایفای نقش اساسی در این هدف را به عهده گرفت. و بلافاصله پس از مراجعت به مکه، در حالی که پسرش حنظل و عتبه و ولید و شیبه به ترتیب پدر و برادر وعموی همسرش هند در این جنگ کشته شده بودند و پسر دیگرش به نام عمر به اسارت مسلمانان در آمده بود، در میان اجتماع قریشیان خطاب به آنان چنین گفت: ای گروه قریشیان، پس از این جنگ که بزرگان

عموزاده‌اش «صفوان» به طور مخفیانه و در گفتگویی در حجر اسماعیل همپیمان شدند که صفوان قرضهای عمیر و کفالت فرزندان را به عهده گیرد. عمیر هم در مدینه رسول خدا را به قتل برساند. وی با همین هدف وارد مدینه شد و علی رغم مخالفت صحابه که از او به جان رسول خدا ﷺ احساس خطر می‌کردند، آن حضرت عمیر را به حضور خویش فراخواند و او به همراه چند نفر ا یاران پیامبر وارد گردید. رسول خدا ﷺ پرسید عمیر! به چه منظور به مدینه آمده‌ای؟ عمیر گفت: برای آزادی فرزندم وهب. حضرت فرمود: این شمشیر برای چیست؟

عرض کرد: «فتح الله هذه السيوف» که همراه داشتن آنها جزو عادت ما شده است. آنگاه رسول خدا ﷺ آنچه را که در حجر اسماعیل در میان او و صفوان گذشته بود، بیان کرد. عمیر با شنیدن رازی که بجز او و صفوان از آن مطلع نبود بر نزول وحی به رسول خدا و نبوت آن حضرت ایمان آورد و از اشتباهات گذشته‌اش پوزش خواست. پیامبر ﷺ خطاب به صحابه فرمود: «فَقَهُوا أَحَاكِمَ فِي دِينِهِ وَأَقْرَبُوهُ الْقُرْآنَ وَأَطْلِقُوا أَسِيرَهُ»؛ «به برادر تازه مسلماتان قرآن و احکام پیاموزید، اسیرش را

و عزیزان ما و شما را از دست ما گرفت، نباید از خود ضعف نشان دهیم بلکه باید صبر و صلابت خود را حفظ کنیم برکشته شدگان خود گریه نکنیم. هیچ زنِ نوحه‌گری بر آنان نوحه سرایی نکند و هیچ شاعری در عزایشان شعری نگوید؛ زیرا این اعمال موجب تخفیف کینه و عداوت ما نسبت به محمد و یارانش می‌گردد و شعله آتش دشمنی و خونخواهی ما را فرو می‌نشاند و قدمهای ما را در انتقام گرفتن از آنان سست می‌گرداند، گذشته از اینکه اگر آنان جزع و فرع و آه و ناله ما را بشنوند، زبان بر شماتت و استهزا خواهند گشود و این درد و مصیبت بالاتر از مصیبت از دست دادن عزیزانمان خواهد بود و من نیز از این ساعت استفاده از عطر و زنان را با خود حرام می‌کنیم تا روزی که با محمد بجنگیم.^{۴۳}

ابو سفیان و سران قریش نه تنها از گریه جلوگیری کردند، بلکه حتی از آزاد سازی اسرای خویش نیز امتناع می‌ورزیدند و لذا وقتی به ابوسفیان پیشنهاد شد که با فدیة دادن، فرزندان عمر را آزاد کن، چنین پاسخ داد: فرزندم حنظله کشته شد، شما می‌گویید برای فرزند دیگرم هم فدیة بدهم و در مقابل دشمن بیشتر تحقیر شوم؟ بگذارید او را تا هر وقت که

می‌خواهند نگهدارند.^{۴۴}

همچنین در تحریک مشرکین بر جنگ، تنها مردان و قریش نبودند که فعالیت داشتند بلکه زنان آنها نیز در این راه سعی و تلاش می‌کردند؛ از جمله آنها هند همسر ابوسفیان بود. او در پاسخ گروهی از زنان قریش که، چرادار کشته شدن عزیزانت (پدر، برادر، عمو و پسر) گریه نمی‌کنی؟ گفتار همسرش ابوسفیان را تکرار کرد و گفت:

من در مکه بر عزیزانم گریه کنم محمد و یارانش و زنان قبیله خزرج در مدینه شماتت کنند؟! نه، به خدا سوگند تا انتقام عزیزانم را از محمد نگیریم خود را معطر نخواهم کرد.

او این جمله را هم اضافه نمود: به خدا سوگند اگر می‌دانستم که گریه می‌تواند حزن و اندوهم را برطرف کند می‌گریستم ولی نه، تنها چیزی که سوز دلم را برطرف می‌کند و شعله‌های درونیم را فرو می‌نشاند، گرفتن انتقام این کشته‌ها است.^{۴۵}

و بدینگونه قریشیان در تب و تاب انتقام و در اندیشه حمله به مدینه به سر می‌برند و خود را برای جنگ دیگری آماده می‌کردند تا پس از گذشت یک سال از جنگ بدر به سوی مدینه حرکت نمودند و جنگ احد به وقوع پیوست.



● پی‌نوشتها:

- ۱- طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۴، با تفاوت مختصر در متن و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۶
- ۲- همان.
- ۳- وی شانزده نفر از افراد سرشناس قریش را به عنوان استزاء کنندگان رسول خدا ﷺ شناسانده که بدترین آنها ابولهب و عاص بن وائل پدر عمرو بن عاص است.
- ۴- الکامل، ج ۲، ص ۴۷
- ۵- زید بن حارثه مولی رسول الله، از دوران کودکی در مکه غلام رسول خدا ﷺ بود که پیامبر ﷺ او را آزاد کرد و روی علاقه‌ای که زید به پیامبر داشت، حاضر نشد از آن حضرت جدا شود و به همراه پدرش به قبیله‌اش بپوبندند. رسول خدا او را به فرماندهی لشکری که عازم شام (موته) بود انتخاب کرد و چنین فرمود: اگر زید کشته شد جعفر بن ابی طالب فرماندهی را به عهده گیرد. او در این جنگ (که در سال هشتم هجرت رخ داد) به شهادت رسید. مشروح ترجمه زید، در اسد الغابه ملاحظه شود.
- ۶- طبقات، ج ۳، ص ۴؛ کامل ابن اثیر ج ۲، ص ۴۰؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۸
- ۷- طبری، ابن اثیر، کاتب واقدی، سیره ابن هشام و البدایة و النهایة، حوادث سال اول هجرت.
- ۸- انفال: ۶۵
- ۹- با تصغیر، محلی است در نزدیکی ینبع.
- ۱۰- کامل ابن اثیر، سال دوم هجرت.
- ۱۱- ابن اسحاق به نقل تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۶۴
- ۱۲- کامل ابن اثیر، البدایة و النهایة ابن کثیر، سیره ابن هشام، حوادث سال دوم هجرت و طبقات، چاپ لیدن، ج ۳، ص ۴
- ۱۳- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۱؛ سیره بنی هشام، حوادث سال دوم هجرت.
- ۱۴- همان.
- ۱۵- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۸۶
- ۱۶- «ناخشنودی بعضی از شما از چگونگی تقسیم غنایم بدر همانند آن است که خداوند تو را از خانه‌ات (به سوی بدر) بیرون فرستاد در حالی که جمعی از مؤمنان کراهت داشتند. آنها با اینکه می‌دانستند این فرمان خدا است باز با تو مجادله می‌کردند و آنچه‌ان وحشت داشتند که گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند.»

- ۱۷- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۳؛ الروض الأنف، ج ۳، ص ۳۲؛ تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۳۷۰
- ۱۸- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۵؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۴۸۳. مشابه این جریان را شیخ صدوق رحمته الله در امالی، ص ۳۷۶ از ابن عباس در آخرین سخنرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده است که در آن نقل به جای نیزه، عصای منشوق و به هنگام مراجعت از جنگ طائف مطرح شده است. ضمناً در کتب تراجم این شخص گاهی سواد بدون «تا» و گاهی با «تا» و گاهی ابن عمر و گاهی ابن غزیه عنوان گردیده است.
- ۱۹- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۲
- ۲۰- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۳؛ الصحيح من سیره النبی، ج ۳، ص ۱۸۶
- ۲۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۶؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۳؛ تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۳۷۷
- ۲۲- الروض الأنف، ج ۲، ص ۳۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۷۲
- ۲۳- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۴؛ الروض الأنف، ج ۲، ص ۳۸؛ تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۳۷۸
- ۲۴- «ای بنی هاشم برخیزید در مقابل عقیده باطل آنان که می خواهند با آن، نور خدا را خاموش کنند، از آیین حقتان، که خدا به وسیله پیامبرش فرستاده است، دفاع کنید.» طبقات واقدی چاپ لیدن، ج ۲، ص ۱۰
- ۲۵- عبیده بن حارث بن عبدالمطلب پسر عموی رسول خدا است. وقتی بدن او در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت چشمش را باز کرد و گفت: «یا رسول الله یا ابي أنت و أمي ألسنتُ شهيداً؟» پیامبر در حالی که اشکش جاری بود، فرمود: «أنت أول شهيد من أهل بيتي!»
- ۲۶- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۵؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۷۳؛ تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۳۷۸
- ۲۷- تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۷۰-۲۶۹
- ۲۸- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۰۵؛ طبقات واقدی، ج ۲، ص ۱۱
- ۲۹- انفال: ۱
- ۳۰- انفال: ۴۱
- ۳۱- انفال: ۱۰
- ۳۲- انفال: ۱۰
- ۳۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۱۲
- ۳۴- ارشاد، ص ۳۹
- ۳۵- به نقل بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۹۱
- ۳۶- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۴۰
- ۳۷- نور الابصار شبلنجی، ص ۸۶
- ۳۸- انفال: ۵
- ۳۹- شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۰۷



- ٤٠- شرح نهج البلاغه، ج ١٤، ص ٤٩؛ الروض الأنف، ج ٢، ص ٤١؛ تاريخ الخميس، ج ١، ص ٣٨٢
- ٤١- الروض الأنف، ج ٣، ص ١٠٣-١٠٢
- ٤٢- مشروح ابن رخداد رادر سيرة ابن هشام، ج ٢، ص ٢٢٠؛ تاريخ طبري، ج ٢، ص ٣٤٥؛ تاريخ ابن كثير، ج ٣، ص ٣١٣؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ١٤، ص ١٥٤ - ١٥٣ مطالعه فرماييد.
- ٤٣- سيرة ابن هشام، ج ٢، ص ٢١١؛ تاريخ ابن كثير، ج ٣، ص ٣٠٩؛ واقدى به نقل بحار، ج ١٩، ص ٣٤١
- ٤٤- سيرة ابن هشام، ج ٢، ص ٢١٣؛ تاريخ الخميس، ج ١، ص ٣٨٩؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ١٤، ص ١٥١
- ٤٥- سيرة ابن هشام، ج ٢، ص ٢١٣؛ شرح نهج البلاغه، ج ١٤، ص ١٥١؛ تاريخ الخميس، ج ١، ص ٣٨٩

